



املا تلفیقی شماره ۲۰

به نام حضرت دوست

تابستان بود و تازه ترم چهارم دانشگاه به پایان رسیده بود. من و تعدادی از هم رشته‌هایم باید به اصفهان می‌رفتیم تا به عنوان مهمان در دانشکده‌ی علوم پایه‌ی اصفهان، چند واحد آزمایشگاهی را بگذرانیم.

تاریخ حرکت مان مصادف بود با روز پنجم ماه رمضان. بنابراین از مادرم در مورد حکم نماز و روزه پرسیدم و ایشان گفتند: "دخترم اگر می‌خواهید در روز شروع سفرتان روزه بگیرید باید بعد از ظهر حرکت کنید، در غیر این صورت روزه‌تان صحیح نیست. اما در مدت اقامتتان، چون اصفهان بیش از ۲۲/۵ کیلومتر با تهران فاصله دارد و شما قرار است بیش از ده روز آن جا بمانید، روزه‌ی شما صحیح است و نمازتان هم باید کامل بخوانید."

آن تابستان، یکی از گرم‌ترین تابستان‌هایی بود که تا آن زمان تجربه کرده بودم. رفت و آمد به دانشگاه در زیر آفتاب سوزان اصفهان و کار در آزمایشگاه شیشه‌گری در کنار کوره‌ی داغ و اقامت در خوابگاهی که هیچ وسیله‌ی خنک کننده‌ای نداشت و همزمانی همه‌ی این‌ها با ماه رمضان و تحمل تشنگی، امان ما را بریده بود. بدتر از همه آن سال، اولین سالی بود که پدیده‌ی ریزگردها اتفاق افتاده بود و گرد و غبار همه‌ی شهر را در بر گرفته بود. شب‌ها از فرط گرما، پنجره‌ی اتاق‌هایمان را باز می‌گذاشتیم تا شاید نسیمی بوزد و کمی خنک شویم. اما بوی خاک، تنفس را برایمان سخت می‌کرد.

با وجود تمام این سختی‌ها، این سفر یکی از پرخاطره‌ترین سفرهای زندگی‌ام است. زیرا با وجود اینکه مجبور بودم دور از خانواده، همه‌ی مسئولیت‌هایم را شخصا به عهده بگیرم، حس شیرین استقلال، بسیار لذت بخش بود. ضمناً در آن مدت، به بیشتر مکان‌های تاریخی این شهر دیدنی رفتم و با دیدن شگفتی‌های بناهای بی‌نظیر آن و کسب اطلاعات ارزشمندی درباره‌ی آن‌ها، به تاریخ فرهنگ و هنر کشورم بیش از پیش افتخار کردم.